

**باشگاه مخاطبان**

دوست هیزمند می! اگر اهل نوشتن شعر و داستان هستی، می توانی عضو باشگاه مخاطبان بشوی و آن ها را برای نشریه ی خودت «کوله پشتی» بفرستی.



sab@shahrara.com  
تلگرام روزانه:  
۹۱۵۴۹۴۵۰

( پنجره )

 **نجمه زارع** ( **کاردستی** )  
دانش آموز

**موش های کوچولو**



دور و بر تان را نگاه کنبد. یک عالمه وسایل بازیافتی پیدا می شود. بد نیست با این وسایل یک چیز ی بسازید، مثلا موش های بازمز ه برای خودتان! حالا بیاید ودست به کار شوید. این هم چند تا کاردستی موش قشنگ! می توانید به تصاویر نگاه کنید و یکی یکی موش های بازمز را بسازید. اصلا می توانید این کاردستی های قشنگ را به دوستانتان هدیه دهید.

 **علیرضا وایی پنا** ( **بازی های موبایلی** )  
دانش آموز

**مبارزه با بیسکویت های خشمگین**



داستان بازی Cookies Must Die برای بزرگسالان و داخل یک کارخانه بیسکویت سازی آ غاز می شود. در این کارخانه بیسکویت ها را یک روبات تولید می کند اما ناگهان صاعقه ای در نیمه های شب به این دستگاه برخورد می کند و اختلالات الکترونیکی باعث می شود این روبات بیسکویت های خطرناک تولید کند که با آدم ها می جنگند. در این بازی شما کنترل این سرباز را به عهده دارید تا بتوانید کارخانه بیسکویت سازی را متوقف کنید و آرامش را به جهان بر گردانید. همه چیز با کشیدن انگشت روی صفحه پیش می رود. شخصیت شما به صورت خود کار در محیط راه می رود و هر وقت اراده کنید، می توانید او را به محیط اطراف رز تاپ کنید تا محیط را از دشمنان تا کالا پاک سازی کند. بازی دارای بخش های مختلف است که هر بخش از ۵ مرحله تشکیل شده است. هر قدر بهتر بازی کنید امتیازات بیشتری می گیرید و می توانید زودتر توانایی های بیشتری برای مبارزه پیدا کنید. کد روبه رو را اسکن و از آدم ها و برابری بیسکویت های خشمگین محافظت کنید!



اسکن کنید Please Scan



خانم کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

**کوله پشتی**

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،

کلاغه گفت: «بعضی از موجودات همیشه برای روزهای سخت زندگی شان مقداری آذوقه و غذا کنار می گذارند تا سختی نکشند. برای روز مبادا یعنی برای روزهای سختی،



**کمی ترس هم خوب است**

کلاغه از آب بیرون آورد، می لرزید و عطسه می کرد. خانم سنجابه که همه ی ماجرا را از روی شاخته تماشا کرده بود، پایین پرید و گفت: «آفرین، آفرین آقلاک پشته! حالا زود بیرش خونه ات. داره سرما می خوره.» آقلاک پشته گفت: «ولی لونه ی این جوجه کلاغ بالای همین درخته. آقلاک پشته رسیده. خانم سنجابه جواب داد: «مادرش پر زده نیست.» آقلاک پشته فکری کرد و بچه کلاغه را روی پشتش گذاشت و به سمت خانه اش به راه افتاد. کلاغه که بدش خیس و دردناک بود گفت: «من را کجا می بری؟ من دارم می لرزم.» آقلاک پشته با آرامی گفت: «می برم خانه تا مادرت بیاید دنبالت.» آقلاک عطسه ای کرد و گفت: «من خیلی می ترسم.» آقلاک پشته جواب داد: «یک کم ترس خوب است. اگر وقتی بزرگ تری در خانه نبودی از کارهای خطرناک

**رتکارنگ قصه ها، یا ما موجودات و اتفاق های تلخ و شیرین زیادی رو بر می شویم که هر کدام می توانند درس خوبی به ما بدهند. قصه امروزم ما هم درباره بچه کلاغی است که به حرف مادرش گوش نمی دهد و لانه را ترک می کند و اتفاق های بدی برایش می افتد اما حیوانات جنگل به کمک او می آیند. کلاغک که از لانه شان در بالای درخت، داخل گودال آب افتاده است و تمام بدنش دردی می کند و می ترسد. عمو لاک پشته نصیحت جالبی به او می کند و می گوید: تو باید به حرف مادرت گوش می کردی. در زندگی، کمی ترس هم خوب است.**

می ترسیدی و از آن بالای درخت آویزان نمی شدی، الان بدنت این قدر درد نمی گرفت، کمی که گذشت، آن ها به خانه ی آقلاک پشته رسیدند که در شکاف سنگی بالای یک تپه ی بزرگ، کنار یک بوته ی بزرگ تمشک خاردار بود. خانم لاک پشته تا بچه کلاغ سر مازده و خیس را دید فوری برایش یک حوله ی تمیز آورد و خشکش کرد. بعد هم جایش را کنار خودش روی تختخواب انداخت و برایش سوپ گرم آورد. کم کم شب از راه رسید و دوباره باران شدیدی شروع به باریدن کرد. کلاغک آن قدر خسته بود که زودتر از همه به خواب رفت. چیزی نگذشت که همه ی اهالی جنگل سبز به خواب رفتند، حتی خانم کلاغه که بچه اش را گم کرده و خیلی دنبال او گشته بود.

صبح شد و خانم سنجابه با صدای تق تق تپید از خانه اش بیدار شد. خانم کلاغه بود. پرسید: «بخشید هسایه، شما خبری از کلاغک نداری؟ وقتی به لانه رفتم، اثری ازش نبود، خانم سنجابه دستش را روی دست دیگرش زد و گفت: وای وای! شما رو به خدا منو ببخشید.» خانم کلاغه که حسابی ترسیده بود، گفت مگه چی شده؟! چه اتفاقی افتاده؟! خانم سنجابه آب دانه اش را قورت داد و گفت: «من یادم رفت که بیدار بومن لونه تون خیر بدم. کلاغک افتاد تو چاله ی آب و عمو لاک اوتو نجات داد و برد خونه شون. بیاید بریم خونه ی اونا، خانم کلاغه فوراً به سمت بالای تپه به پرواز درآمد و خانم سنجابه هم از روی درخت ها از این شاخه به آن شاخه پرید تا بالاخره به خانه ی آقلاک پشته رسیدند. خانم کلاغه با نوحش به کلون در خانه کوبید و قارقار کرد. کلاغک داشت کنار بقیه صبحانه می خورد گفت: «آخ جون! ما مانده اومده دنبالت.» وقتی در باز شد و چشم خانم کلاغه به پیسرش افتاد، خیلی از آقا و خانم لاک پشت تشکر کرد. کلاغک هم از مادرش برای اینکه به حرفش گوش نداده بود معذرت خواست. آن ها کنار هم صبحانه خوردند و بعد به طرف خانه خودشان راه افتادند.



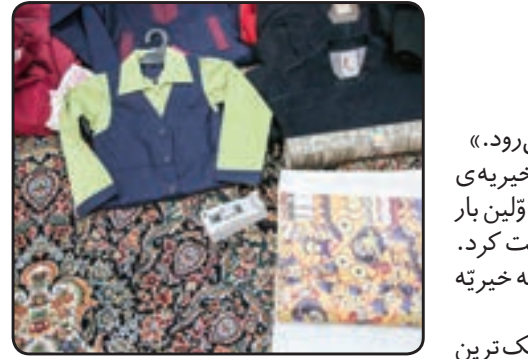
این گروه هنر از صنایع دستی برای کودکی که خفته شد دستک

**گفت و گو با نیکو کاران کوچک**

**نادر شهیدی - زمین گرم می شود و نسیم در گوش درختان نوید سالی سبز را از مزه می کنند. گل های درختان اولین مهمانان سال جدیدند که زودتر از همه از خواب بیدار شده اند. همه چیز دل آدم را تازه می کند. امید به زندگی زیباست. این را می شود از چشم های مهربان کودکان و نوجوانانی خواند که چند سال است به صورت خودجوش در کارهای نیکو کارانه شرکت می کنند. بچه های عضو «خبریه ی لیخت خدا» که سابقه ی دوازده ساله دارد نیازمندان هم سن و سال خود را فراموش نکرده اند. به سراغ آن ها می رویم تا با کارشان بیشتر آشنا شویم.**

سالمندانی که به پوشاک و غذا احتیاج دارند در گوشه و کنار شهر با سختی زندگی می کنند. اگر ما به فکر آن ها نباشیم، می نایند چه می شود؟ کم کم فراموش می کنیم که انسان هستیم و باید به غیر از خودمان، دیگران را هم دوست داشته باشیم.»

**خدا از کار ما خوشحال است**  
چند پسر بچه قد و نیم قد و یک دختر خردسال و در کنار لباس ها و وسایل اهدایی فامیل و همسایه های نیکوکار نشسته اند مشغول کادو کردن هدیه ها هستند. امیدرضا شاهرخی، دانش آموز هشت ساله، درباره سابقه ی عضویتش در این حرکت خدایپسندانه می گوید: «۴ سال است.» او با اشاره به اینکه خدامهربانی را دوست دارد ادامه می دهد: «هر ماه ۷ یا ۸ مادرم به اینجا می آیم و در بسته بندی کمک می کنم. همیشه قسمتی از پول های را که به عنوان پول توجیبی یا عیدی به من می دهند برای بچه های نیازمند در نظر می گیرم.» امیرعلی فتحی دانش آموز کلاس هفتمی خبری که لیخت خداست. او که ۶ سال است جزو نیکوکاران کوچک لیخت خداست می گوید: «در مناسبت های مهم سال مثل عید نوروز، مهرماه، ماه رمضان و شب یلدا بیشتر همکاری می کنم.» این دانش آموز مدرسه ی شهید همتیان می گوید: «آدم ها چه کوچک چه بزرگ با خوب و نوداشته باشند ایما پول ندارند. هیچ وقت نگاه پر از شادمانی دختر کوچولویی را که خانه شان یک جای دور در آخر مشهد بود و تحریر و دفتر و کیف و کتساب لازم دارند و



**کتابخانه**

دنیای نوجوانان فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور و کارشناس همیمی نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانان را براری «درنگ صبوره» بفرستید.

www.shahrara.com  
کتابخانه  
۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳۳

**کوله پشتی**

**چهارشنبه**  
۱۳۹۹ اردیبهشت ۱۳۹۹  
۲۳ شهریور ۱۳۹۹

دنیای نوجوانان فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور و کارشناس همیمی نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانان را براری «درنگ صبوره» بفرستید.

**عاشقین با همی دوستی (فتوس خیال)**

**اتاق**

اتاقی که بی پنجره است نمی فهمد آن سوی دیوار چیست اتاقی که بی پنجره است نه از آسمان ها نه از شترش خیس باران ندارد خیر اتاقی که بی پنجره است فقط خوشی را دیده و خوشی را غم انگیز و تلخ است این ماجرا که عمر خودش را اتاق نکرده است هرگز به آن سوتور از خود سفر

**هائیه وهایی (خط افق)**

مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را راکب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را راکب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**پسری که دور دنیا را راکب زد**

مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را راکب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را راکب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**پسری که دور دنیا را راکب زد**

مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را راکب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را راکب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**پسری که دور دنیا را راکب زد**

مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را راکب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را راکب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**منتظران هستیم**

دنیای نوجوانان فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور و کارشناس همیمی نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانان را براری «درنگ صبوره» بفرستید.

www.shahrara.com  
کتابخانه  
۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳۳



**کتابخانه**

دنیای نوجوانان فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور و کارشناس همیمی نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانان را براری «درنگ صبوره» بفرستید.